



درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: القول فی قسمته و مستحقیه

تاریخ: ۶ اسفند ۱۳۹۶

موضوع جزئی: مسأله یکم - جهت اول: تقسیم خمس - قول سوم - ریشه و شواهد

مصادف با: ۸ جمادی الثانی ۱۴۳۹

سال هشتم (سال پنجم خمس)

جلسه: ۷۲

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض شد مشهور معتقدند خمس به شش سهم تقسیم می شود و دو دلیل بر مدعای خود اقامه کرده اند. در مقابل، قول ضعیفی مبنی بر تقسیم خمس به پنج سهم به همراه دلیل این قول و مستند آن ذکر شد. اشکالات مستند قول دوم نیز بیان شد.

قول سوم

اما این جا یک احتمال دیگری در مسأله داده شده است که صاحب ذخائر الامامة آن را مطرح و بعضی الاعاظم آن را تأیید کرده و بعضی الاعلام^۱ نیز تبعیت کرده اند. ما باید هم ریشه این احتمال را توضیح دهیم که این احتمال اساساً ناشی از چیست؛ و خود احتمال، و مؤیداتی [چه در آیه و چه در روایات] که دارد نیز توضیح داده شود.

منشأ قول سوم

ریشه این احتمال به این برمی گردد که به طور کلی سهامی که در آیه و روایات بیان شده، آیا به نحو ملک هستند یا بیان مصارف خمس است. یعنی اینکه در آیه می بینیم خمس به شش سهم تقسیم شده، منظور این است که این شش گروه در عرض هم، مالک سهام شش گانه خمس هستند؛ یعنی خداوند مالک یک سهم، رسول، ذی القربی، یتامی، مساکین و ابناء السبیل، این ها در عرض هم مالک خمس هستند. طبق این احتمال، خمس شش مالک دارد. یعنی اصحاب خمس به نحو مشاع صاحب این سهام هستند؛ یک ششم هر خمسی مثلاً مربوط به ابناء السبیل است و آنها مالک هستند؛ مثلاً مالک یک ششم از مجموع خمس، ایتام هستند. آیا مسأله این چنین است یا اینکه خمس یک مالک و یک صاحب حق دارد و آنچه در آیه بیان شده، بیان مصارف خمس است نه اینکه شش مالک داشته باشد. اینکه یک مالک دارد مثلاً مالک آن منصب امامت است و عناوین سه گانه ای که در ذیل آیه بیان شده، این ها مصارف خمس هستند.

ظاهر عبارات مشهور این است که سهام به نحو ملک بین این گروه ها تقسیم می شود. یعنی این گروه ها در عرض یکدیگر مالکان سهام شش گانه خمس هستند. پس طبق نظر مشهور تقسیم خمس به شش سهم، ظهور در این دارد که هر یک از این شش گروه، مالک سهمی از سهام خمس هستند.

^۱. کتاب الخمس (منتظری)، ص ۲۵۰-۲۵۳. کتاب الخمس (شاهرودی)، ج ۲، ص ۳۷۴-۳۸۱.

اما طبق این قول خمس یک مالک بیشتر ندارد که باید توضیح داده شود و بعد شاهد و قرینه آن هم ذکر شود. ریشه این احتمال توضیح داده شد که اساساً وجه این احتمال، همین نکته‌ای است که سهام را برای این افراد به عنوان سهمی که ملک آن‌هاست بدانیم یا مصرف آن بدانیم. مشهور معتقدند این سهام شش‌گانه متعلق به شش گروه است و این‌ها در عرض یکدیگر مالک هستند. اما طبق این قول یک مالک بیشتر وجود ندارد یا حقی است که مربوط به جهت واحده است و بقیه مصارف این جهت و ملک هستند.

توضیح قول سوم

طبق این احتمال، خمس، ملک خداوند تبارک و تعالی است و در درجه اول برای او ثابت است و به تعبیر دیگر مختص به اوست. فعلاً با این تعبیر کاری نداریم؛ چون یک بحثی است که آیا خمس ملکِ عنوانِ امامت است یا یک حقی است که در اختیار امام قرار می‌گیرد؟ با قطع نظر از این جهت، خمس برای خداوند تبارک و تعالی است و مالک صاحب حق آن هم فقط خداست. آنگاه در طول خداوند، این ملک برای رسول و در طول رسول، این ملک برای ذی القربی یعنی امام(ع) ثابت است.

دلیل آن هم این است که به طور کلی خمس یک مالیات و ضریب مالی است که برای منصب امامت و حکومت اسلامی جعل شده است. چون حکومت اولاً و بالذات متعلق به خداوند تبارک و تعالی است. «ان الحكم عند الله» اقتضا می‌کند که هیچ حاکمیت و ولایت و سرپرستی غیر از ولایت و حاکمیت خداوند تبارک و تعالی وجود ندارد. پس اولاً و بالذات، حاکمیت و ولایت متعلق به خداوند تبارک و تعالی است. لکن خود خداوند تبارک و تعالی این ولایت و حاکمیت را به پیامبرش تفویض کرده است؛ چون فرموده: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ». رسول خدا نیز این ولایت و حکومت را به ذی القربی تفویض کرده است؛ به دلیل روایت: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ». پس ولایت اولاً و بالذات متعلق به خداست. خداوند تبارک و تعالی هم آن را به پیامبر تفویض کرده و پیامبر(ص) نیز به جانشین بلافصل و فرزندان او تفویض کرده است. بنابراین حکومت و ولایت به این ترتیب طولی شکل گرفته است.

آنگاه خمس هم یک میزانیّه حکومیه است؛ یعنی یک مالیات حکومتی و یک ضریبی که خداوند تبارک و تعالی به حسب آیه خمس آن را برای این منصب جعل کرده است. لذا این خمس مختص به من له الحكومة و الولاية است، البته با همان مراتبی که عرض شد. پس خمس، ملک برای یک جهت است و آن هم جهت امامت و منصب ولایت است. به عبارت دیگر، مالک خمس امام است بما هو امام و نه شخص امام؛ لذا جای اشکال نیست که چرا خمس را به شخص امام می‌دهند. این ملک منصب است و آن هم بدین جهت است که امام و ولی و حاکم، برای اداره جامعه، رفع حوائج مردم و پاسخگویی به نیازها و همه اموری که به نوعی به این منصب مربوط می‌شود، نیاز به پشتوانه مالی دارد. خداوند این را برای این منصب قرار داد تا بتواند از این مالیات در جهت مقاصد و اهدافی که برای حکومت اسلامی هست، استفاده شود. پس در واقع این سه عنوان اول که در آیه ذکر شده، مبین ملکیت منصب امامت نسبت به خمس است. یعنی سه عنوان اول در واقع بیان می‌کند که مالک خمس، خداوند و سپس رسول و سپس امام(ع) است.

سه عنوان بعد، یعنی یتامی و مساکین و ابناء السبیل، اینها مصارف این مال و حق هستند. کأنّ خداوند تبارک و تعالی خمس را برای امام قرار داده آن هم به جهت صرف در این امور؛ البته مختص به این سه عنوان هم نیست بلکه در جهت امور مربوط به ولایت و حکومت و شؤون حاکمیت است.

اگر نگاه به مسأله خمس و مالک و مصارف آن اینگونه باشد، مسأله کاملاً متفاوت می‌شود.

خلاصه آنکه ریشه این احتمال این است که اساساً عناوین شش‌گانه‌ای که در آیات و روایات آمده، این‌طور نیست که اینها مالک خمس، آن هم به نحو مشاع باشند؛ اینها صاحبان سهم به نحو ملکیت نیستند بلکه مالک خمس یک عنوان است و آن هم عنوان امام است. هم چنین معلوم شد که به چه ترتیب حکومت، ولایت و امامت از ناحیه خداوند به رسول خدا و سپس به جانشین او تفویض شده است. اینها هم فی الواقع یک جهت هستند و این‌طور نیست که خدا در عرض رسول و رسول در عرض امام و یا امام در عرض آن دو، یک حکومت و ولایت و حاکمیتی داشته باشد. در این‌جا یک جهت بیشتر نیست؛ یک امام و یک محور که باید جامعه را اداره کند و خمس در اختیار او قرار می‌گیرد و یتامی و مساکین و ابناء السبیل در واقع مصارف این میزانیه هستند، نه اینکه آنها نیز در عرض خدا و رسول و ذی القربی مالک خمس باشند.

شواهد قول سوم

حال باید دید شاهد بر این قول چیست و به چه دلیل آن را بپذیریم؟ در این باره شواهدی ذکر شده است. این شواهد را باید هم در آیه و هم در روایات دنبال کنیم که کدام موضع و کدام نقطه شاهد این مدعاست. ابتدا آیه را بررسی می‌کنیم و بعد سراغ روایات می‌رویم.

الف) شواهد آیه

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ»؛ ظاهر ابتدایی آیه این است که اینها اشتراک در ملکیت دارند. چون بر سر همه اینها «لام» آمده است. «لله، للرسول و لذی القربی» آمده و اگر در سه مورد بعدی که عطف شده، لام نیامده است به این اعتبار است که «لام» بر سر ذی القربی آمده، لذا خود عطف اینها و لامی که ظهور در ملکیت دارد، موافق و مساعد با نظر مشهور است؛ این ظهور ابتدایی و بدوی است؛ وقتی می‌گوید «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ...» یعنی خمس برای رسول هم هست؛ خمس برای ذی القربی هم هست.

پس به جهت عطف این عناوین شش‌گانه و لام ملکیت، یک ظهور بدوی در آیه شکل می‌گیرد که اینها همه مالک هستند، آن هم به نحو مشاع و در عرض یکدیگر. اما قرائنی برخلاف این ظهور بدوی وجود دارد که موجب می‌شود از این ظهور بدوی دست برداریم. این قرائن بعضاً داخلیه است و اخری خارجیه. برخی از این قرائن داخل خود آیه است و برخی هم خارج از آیه است و لذا سبب صرف آیه از ظاهرش می‌شوند.

شاهد اول

ذکر «لام» در عناوین سه‌گانه اول، دلالت می‌کند بر اختصاص خمس به این عناوین آن هم به نحو طولی. وقتی می‌گوید «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ»؛ لام ملکیت بر سر «الله» آمده است و چون تقدیم ما حقه التأخیر افاده حصر می‌کند، این‌جا هم از تقدیم «الله» بر «خمس» می‌توانیم استفاده کنیم که خمس فقط مختص به خدا است؛ هم لام ملکیت

آورده و هم «الله» را مقدم کرده، در حالی که حق آن این بود که مؤخر بیاید. باید می‌گفت: «فان الخمس لله» اما می‌گوید: «فان لله خمس»؛ خود تقدیم کلمه «الله» با اینکه حق آن این بود که مؤخر آورده شود، دلالت بر حصر می‌کند. یعنی خمس مختص به خداوند است؛ بتمامها متعلق به خداوند است. این هم به خاطر ولایت ذاتیه خداوند نسبت به همه مخلوقات عالم و به خصوص انسان‌ها است. آنگاه با توجه به اینکه این ولایت به رسول و سپس به امام نیز تفویض شده، معلوم می‌شود که خمس باجمعه ملک^۱ لمنصب الامام للحاکم؛ خمس ملک منصب است. در این جا معنای این سه عنوان این نیست که سه حاکم در عرض هم داریم؛ یک حاکم و ولی بیشتر نیست؛ خدا و کسی که از ناحیه خدا امامت او مشروع است و منصوب از قبل خداست و این کسی نیست جز رسول و جانشین او.

پس نفس ذکر لام بر سر این سه عنوان و عطف آن‌ها به یکدیگر، اثبات می‌کند که ملکیت خمس با یک نفر است و هو الامام؛ یک شخص حقوقی. خداوند حاکمیت خود را از طریق رسولش اعمال می‌کند و رسول هم آن را به امام تفویض کرده است؛ پس یک مالک بیشتر ندارد و همه خمس متعلق به امام است. اینکه بگوییم این شخص حقوقی مالک خمس است یا بگوییم این یک حقی برای اوست که تصرف در خمس کند، این یک بحثی است که در ابتدای کتاب الخمس اجمالاً از آن سخن گفتیم که آیا ملک این منصب است یا یک حقی است که امام دارد، به این معنا که می‌تواند در خمس تصرف کند؛ او فقط اجازه دارد خمس را صرف در مصارف آن کند و نه اینکه ملک باشد. ما فعلاً با این جهت کاری نداریم؛ ، فعلاً منظور نظر نیست که این ملک منصب است یا حقی است که اختصاص به صاحب این منصب پیدا کرده. عمده این است که فقط این عنوان است که این اموال باید در اختیار او قرار گیرد. پس ما شش مالک نداریم؛ فقط یک مالک داریم.

شاهد دوم

قرینه دوم، عدم ذکر لام بر سر عناوین سه‌گانه اخیر است. چون نه بر سر یتامی، نه مساکین و نه ابناء السبیل، لام نیامده است. در آن سه مورد اول لام آمده اما در سه مورد اخیر لام نیامده است. خود عدم ذکر لام بر سر این سه عنوان، دلالت می‌کند بر اینکه این‌ها ملک یتامی، مساکین و ابناء السبیل نیست. نه ملک است و نه اختصاص به آن‌ها دارد بلکه در واقع ذکر این سه به عنوان مصارف خمس است. یعنی یتامی من ذوی القربی، مساکین من ذوی القربی و ابن السبیل من ذوی القربی؛ این‌ها مصرف خمس هستند، نه اینکه خصوصیت داشته باشند که فقط در این امور و در این سه مورد مصرف شود. این‌ها بیان مصارف خمس است و در واقع علت ذکر این سه، برای این جهت است که حکومت باید اهتمام به شأن این‌ها داشته باشد و اداره این امور متعلق به حکومت و از وظایف حکومت است.

شاهد سوم

قرینه سوم، مماثلت آیه فیء^۱ با آیه خمس از حیث الفاظ و خصوصیات است. در آیه فیء و نیز آیه انفال، یک مماثلتی با آیه خمس وجود دارد؛ یعنی خود این عناوین سه‌گانه هم در آیه فیء و هم در آیه خمس آمده است. این عناوین در آیه فیء از مصارف خمس هستند نه اینکه این‌ها مالک باشند؛ چون یقیناً امام مالک فیء است؛ وقتی می‌بینیم بین این آیه و آیه خمس مماثلت است، همان الفاظی که در آن آیه به کار رفته، در آیه خمس نیز به کار رفته، همان خصوصیتی که در آیه

^۱. الحشر: ۶.

فیء است، در آیه خمس نیز هست؛ نتیجه می‌گیریم که این عناوین سه‌گانه [ایتام، ابناء السبیل و مساکین] نیز مصارف خمس هستند.

پس فیء از آن‌جا که متعلق به خدا و رسول و امام است و این مسلم است و آیه قرآن مصارف آن را ایتام، مساکین و ابناء السبیل قرار داده، یعنی مالک امام است و مصرف هم این سه عنوان هستند لذا آیه خمس نیز که شباهت و مماثلت با آیه فیء دارد، باید معنا و مفاد آن همین باشد. یعنی مالک آن یک عنوان است [منصب امامت] و مصارف آن سه عنوانی است که در آیه در آن‌ها نام برده است.

بعد ادعا می‌کنند که حتی خصوص بنی هاشم نیز خصوصیت ندارد؛ شاهد آن هم این است که بعد از آن آمده: «لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ...». این بهترین دلیل بر این است که این‌ها مصارف هستند. پس سه شاهد از آیه ذکر شد برای احتمالی که گفته شد. باید روایات را هم بررسی کنیم.

«الحمد لله رب العالمين»